

ضرورت تدوین فلسفه فقه سیاسی

سعید ضیائی فر*

چکیده: بیش از یک دهه است که ضرورت تدوین «فلسفه فقه» مطرح گردیده است که تلاش‌های نسبتاً خوبی به صورت گفت‌وگوهای علمی، مقالات تحقیقی درباره آن انجام پذیرفته، بلکه تحقیقات گسترده‌ای در زمینه برخی از محورهای آن انجام پذیرفته. این مقاله به فلسفه بخش مهمی از فقه (فقه سیاسی) می‌پردازد و می‌کوشد با طرح پرسش‌هایی درباره چهار محور مهم فقه سیاسی (اهداف، مبانی، منابع و ضوابط)، ضرورت پاسخ‌گویی و تحقیق عمیق درباره آنها را روشن نماید. به ویژه در عصر حاضر که هم نظام اسلامی به فقه سیاسی نیاز بیشتری دارد و هم احکام آن بیشتر از سایر احکام فقهی در معرض نمایش و قضاوت جهانی قرار دارد.

کلید واژه‌ها: فقه، فلسفه فقه، فقه سیاسی، فلسفه فقه سیاسی، اهداف، مبانی، منابع، قواعد فقهی، ضوابط اصولی.

* مسئول گروه فلسفه فقه پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

فقه علمی است که عهده‌دار استنباط وظایف و حقوق انسان از منظر شریعت در عرصه‌های گوناگون زندگی انسان است و یکی از عرصه‌های مهم زندگی انسان، رابطه مردم با دولت و رابطه دولت اسلامی با دیگر دولت‌هاست. بنابراین، فقه سیاسی بخشی از فقه است که عهده‌دار استنباط احکام رابطه مردم با دولت و رابطه دولت اسلامی با دیگر دولت‌هاست.

فقیه در فقه عام متداول، با پیش فرض گرفتن یک سری مبانی و با استفاده از قواعد و ضوابطی که غالباً در علم اصول تدوین شده، به منابع مراجعه می‌کند و احکام فقهی را از درون آنها استنباط می‌کند. در روش استنباطی موجود، استنباط احکام در عرصه‌های گوناگون تقریباً یکسان است. برای نمونه، همان قواعد استنباطی که در استنباط احکام عبادی به کار گرفته می‌شود، در عرصه استنباط احکام سیاسی هم به کار گرفته می‌شود. هم‌چنین کیفیت استفاده از منابع هم تفاوت چندانی ندارد. برای مثال، اگر فقیهی معتقد باشد که اول به کتاب، سپس به سنت، بعد به اجماع و سرانجام به عقل باید مراجعه کرد، در این ترتیب میان فقه عبادی و فقه سیاسی و سایر عرصه‌های فقهی تفاوتی نمی‌گذارد. به اهداف احکام فقهی و استفاده از آنها در استنباط اساساً چندان توجه نمی‌شود تا چه رسد که تفاوت آنها مدنظر قرار گیرد. مبانی مشترک احکام فقهی به صورت سرریسته مدنظر قرار می‌گیرد، ولی مبانی اختصاصی حوزه‌ای خاص نظیر اقتصاد و سیاست، در استنباط احکام فقهی آن حوزه مدنظر قرار نمی‌گیرد.

آری تنها مطلبی که تفکیک روشی در آن به چشم می‌خورد، قواعد فقهی است. فقیهان برخی از قواعد فقهی نظیر قاعده لاضرر را قاعده‌ای عام

دانسته‌اند که در تمام ابواب فقهی قابلیت جریان دارد، ولی مجرای برخی از قواعد فقهی را مخصوص عبادات دانسته‌اند، نظیر قاعده طهارت یا قاعده بطلان عمل عبادی با هر زیاده یا نقیصه‌ای و برخی از آنها را در قلمرو احکام معاملاتی و قراردادها به کار گرفته‌اند، نظیر قاعده لزوم در معاملات و برخی از آنها را در قلمرو احکام سیاسی بیشتر به کار برده‌اند، نظیر قاعده نفی ولایت بر غیر.

شبهه همین تفکیکی که در قواعد فقهی وجود دارد، می‌توان درباره اهداف، مبانی، منابع و ضوابط اصولی و استنباطی فقه در عرصه‌های مختلف اجتماع، اقتصاد، سیاست، خانواده و... مطرح کرد. برای مثال، اهداف، مبانی، منابع و ضوابط استنباطی اختصاصی فقه سیاسی را می‌توان گردآوری، تبیین و مستدل نمود و سپس از آنها در استنباط احکام فقه سیاسی استفاده کرد.

مع الأسف باید گفت بسیاری از تحقیقاتی که در عصر حاضر نیز در زمینه فقه سیاسی صورت می‌گیرد، هم‌چون بسیاری از تحقیقات پیشینیان، بدون تنقیح و تبیین استدلالی محورهای یاد شده است، در حالی که امروزه پس از استقرار نظام اسلامی از یک سو نیاز به مسائل فقه سیاسی به ویژه در عرصه‌های جدید بیشتر گردیده است و از سوی دیگر، مسائل فقه سیاسی بسیار بیشتر از گذشته در منظر داوری جهانیان قرار دارد و اگر فلسفه فقه سیاسی تدوین گردد، استنباط‌ها و تحقیقات در زمینه فقه سیاسی دقیق‌تر و ضابطه‌مندتر و با مقتضیات و نیازهای زمان بیشتر هماهنگ خواهد بود.

تلاش نگارنده در این نوشتار بر آن است تا با طرح پرسش‌هایی در محورهای فوق زمینه تأملات فلسفی و برون‌علمی را درباره فقه سیاسی فراهم آورد. به امید آنکه در آینده‌ای نه چندان دور مقالات، گفت‌وگوهای علمی و تحقیقات گسترده و عمیق در این موضوع به انجام رسد!

الف) پرسش‌های مربوط به اهداف

بی تردید شارع مقدس از تشریح احکام فقهی و بیان آموزه‌های اعتقادی و اخلاقی اهدافی داشته است،^۱ ولی آیا نمی‌توان اهداف کلان و عام برای همه احکام فقهی شناسایی کرد؟ آیا نمی‌توان اهدافی را برای احکام فقهی در عرصه‌های خاص نظیر عرصه عبادت، سیاست، اقتصاد، خانواده و... به دست آورد؟ مثلاً آیا نمی‌توان تقرب الی الله و تکمیل نفس را دو هدف مهم در احکام عبادی دانست؟^۲ آیا نمی‌توان گردش سرمایه میان همه مردم جامعه،^۳ رفع نیاز نیازمندان،^۴ عدم وابستگی به کفار و عدالت اقتصادی^۵ را از اهداف احکام فقهی در عرصه اقتصاد دانست؟ آیا نمی‌توان الفت،^۶ پرهیز از قبایح،^۷ تحکیم بنیاد خانواده، ایجاد زمینه تربیت فرزندان را از اهداف مهم احکام خانواده در اسلام به حساب آورد. آیا نمی‌توان امنیت و نظم را از اهداف مهم

۱. این بحث از مبانی کلامی امامیه است که در محل خود به اثبات رسیده است (برای نمونه ر. ک: سعید ضیائی فر، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۲۰۴ به بعد، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲).

۲. همان‌طور که برخی از فقیهان این هدف را ذکر کرده‌اند (برای نمونه ر. ک: شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۱، ص ۹۰، تحقیق سید عبدالهادی حکیم، مکتبه المفید، قم، بی‌تا، محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴، ص ۱۵۹، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵).

۳. آن‌طور که قرآن به صراحت بیان می‌کند (ر. ک: سوره حشر، آیه ۷).

۴. برای نمونه ر. ک: شهید اول، همان، ج ۲، ص ۲۰۰.

۵. برای نمونه ر. ک: سعید ضیائی فر، سیری در متون اسلامی، ص ۱۵۲ (معاونت امور اساتید، قم، ۱۳۷۸).

۶. همان‌طور که قرآن بدان تصریح می‌کند (ر. ک: سوره روم، آیه ۲۱).

۷. ر. ک: شهید اول، همان، ص ۶۲.

احکام جزائی اسلام برشمرده^۸ آیا نمی توان با بررسی ها و تحقیقات بیشتر به اهداف دیگری در حوزه های مزبور و نیز سایر حوزه ها دست یافت؟

در باره اهداف فقه سیاسی پرسش های مهم تر و بیشتری قابل طرح است، نظیر اینکه اهداف اختصاصی فقه سیاسی چیست؟ آیا می توان عدالت را از اهداف فقه سیاسی دانست؟ آیا باید لزوماً مفهوم و مصادیق عدالت را در عرصه فقه سیاسی منحصر از کتاب و سنت گرفت یا می توان دست کم برخی از مصادیق آن را با کمک عقل و عرف به دست آورد؟ آیا می توان صیانت از حقوق مردم را از اهداف فقه سیاسی دانست؟ اگر پاسخ مثبت است، مراد از مردم خصوص مردم تحت حاکمیت نظام اسلامی است، یا همه مسلمانان یا همه مردم جهان؟ در صورت تداخل کدام یک مقدم است و ملاک تقدم چیست؟ آیا می توان ملاک واحدی در این زمینه در نظر گرفت؟ یا باید ملاک های مختلفی به دست آورد و میان آنها در شرایط مختلف، کسر و انکسار برقرار کرد؟ آیا استقلال نظام اسلامی را هم می توان یکی از اهداف فقه سیاسی برشمرده؟ آیا عزت اسلام و مسلمانان را نیز می توان از اهداف فقه سیاسی دانست؟ نسبت عزت اسلام و مسلمانان با استقلال نظام اسلامی چیست؟ در صورت تداخل کدام مقدم است و ملاک تقدم چیست؟ آیا نظم و امنیت جامعه اسلامی را می توان از اهداف فقه سیاسی به حساب آورد؟ چه ترتیبی میان اهداف از نظر اهمیت وجود دارد؟ آیا می توان به ترتیب ثابتی میان اهداف قائل بود یا اهداف با توجه به تغییر شرایط متفاوت می شود؟ اگر پاسخ برخی از پرسش های فوق نیز مثبت باشد و دست کم بتوان برای فقه سیاسی اهداف خاص - فراتر از اهداف

۸. برای نمونه ر. ک: شهید اول، همان، ج ۱، ص ۳۲۹؛ میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین الاصول، ص ۴۶۸ مطبوعه حاج ابراهیم، بی جا، ۱۳۰۳ ق؛ ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۵۴۳، چاپ دوم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع)، قم، ۱۴۱۳ ق.

عام احکام فقهی - به دست آورد و ضابطه اصولی استفاده از این اهداف را هم فراهم ساخت، بحث در این زمینه مفید خواهد بود و گامی در زمینه تدوین فلسفه فقه سیاسی و ضابطه مند و روش مند ساختن تحقیقات در این زمینه برداشته خواهد شد.

ب) پرسش های مربوط به مبانی

احکام فقهی بر اصول موضوعه و پیش فرض هایی استوار گردیده است که غالباً در علم فقه نه به صورت مشخص و عنوان دار مطرح می شود و نه بر آنها استدلال و اقامه برهان می گردد؛ چرا که غالباً این مبانی از مسائل علم دیگری است. لذا غالباً در رشته های علمی دیگر نظیر کلام، اخلاق، فلسفه و... مطرح و در آنجا مبین و مستدل می گردد. تنها برخی از مبانی کلامی علم فقه در سال های اخیر گردآوری، تبیین و بررسی شده که مبانی مشترک همه احکام فقهی است و مبانی اخلاقی، فلسفی و... علم فقه به گردآوری، تبیین و بررسی نیاز دارد.

به هر حال، مبانی احکام فقهی نیز به دو بخش قابل تقسیم است: مبانی مشترک احکام فقهی و مبانی اختصاصی احکام در حوزه ای خاص نظیر سیاست، اقتصاد، اجتماع، خانواده و...

درباره مبانی فقه سیاسی پرسش های متعددی قابل طرح است، نظیر اینکه مبانی اختصاصی فقه سیاسی کدام است؟ آیا می توان مباحث ذیل را از مبانی فقه سیاسی به حساب آورد؟ آمیختگی دین و سیاست. اهتمام شارع به تحقق اهداف و احکامش، نقش رهبری دینی در سعادت انسان ها، نقش حضور معصوم در اجرای احکام سیاسی، اهمیت بیشتر شأن سیاسی معصوم، نقش حکومت ها در شقاوت و سعادت انسان ها، اصالت جامعه و فرد، نسبت حقوق جامعه با حقوق افراد، نسبت مصلحت جامعه یا اصالت حکم حاکم با احکام شرعی فرعی، نسبت مصلحت جامعه و حکم حاکم با آموزه های

اخلاقی و اعتقادی و... آیا مبانی دیگری هم در این زمینه وجود دارد؟
 آیا میان این مبانی ترتیبی هم وجود دارد و اهمیت برخی بیش از اهمیت
 برخی دیگر است؟ از مبانی مذکور کدام صبغه فلسفی بیشتر و کدام صبغه
 کلامی بیشتر و کدام صبغه اخلاقی بیشتر دارد؟ چه ادله‌ای به سود این مبانی
 ارائه شده و چه ادله‌ای می‌توان به سود آنها ارائه داد؟ چه نقدهایی را می‌توان
 درباره این ادله وارد ساخت و کدام یک از این مبانی را باید پذیرفت و کدام یک
 را باید وانهاد؟ مبانی فقه سیاسی بر آرای فقهی چگونه تأثیر می‌گذارد؟ آیا تأثیر
 قطعی دارد یا تأثیر احتمالی؟ تأثیر کلی دارد یا تأثیر موردی؟

آیا می‌توان از امثال مبانی مذکور ضوابط اصولی یا قواعد فقهی فراهم آورد
 و در استنباط فقه سیاسی از آنها استفاده کرد؟ اگر پاسخ مثبت است، این
 ضوابط و قواعد جدید با ضوابط و قواعد مدون پیشین (اعم از قواعد عام و
 خاص) چه نسبتی دارد؟ روشن است که یافتن پاسخ علمی برای پرسش‌های
 فوق هم محور مهم دیگری از مباحث فلسفه فقه سیاسی را تأمین می‌کند و هم
 به اتقان بیشتر مباحث فقه سیاسی کمک می‌نماید.

ج) پرسش‌های مربوط به منابع

در تعبیر مشهور، کتاب، سنت، اجماع و عقل چهار منبع استنباط احکام
 فقهی‌اند، ولی پرسش‌های زیر درباره منابع احکام فقهی در عرصه‌های خاص
 نظیر سیاست به بررسی نیاز دارد. آیا همه منابع مذکور در فقه سیاسی قابل
 استفاده است؟ برای نمونه آیا اجماع در عرصه استنباط احکام فقه سیاسی اعتبار
 دارد؟ آیا می‌توان اعتبار منابع دیگری نظیر بنای عقلا، مصلحت و... را در فقه
 سیاسی به اثبات رسانید؟ آیا ترتیب استفاده از منابع در فقه سیاسی همان ترتیبی
 است که در فقه عام یا فقه عبادی به کار می‌رود، یا آنکه باید استفاده از منابع در
 فقه سیاسی را به گونه‌ای دیگر ترتیب داد؟ (در مثل اول آیا باید به عقل و سیره

عقلاً مراجعه کرد و مراجعه به قرآن و سنت در رتبه بعد قرار دارد؟)

آیا کیفیت استفاده از منابع در فقه سیاسی با فقه عام یا فقه عبادی یکسان است، یا آنکه باید در فقه سیاسی از منابع به گونه‌ای دیگر استفاده کرد؟ (برای نمونه، در فقه عبادی احکام به صورت جزئی با تمام خصوصیات از کتاب و سنت استنباط می‌شود. آیا باید در فقه سیاسی هم انتظار استنباط چنین احکامی را داشت یا اینکه باید تلاش کرد احکام را کلی‌تر - در حد قواعد فقهی - استنباط کرد؟) هم چنین ممکن است پرسش‌هایی درباره نسبت میان منابع در فقه سیاسی مطرح شود. امثال پرسش‌های فوق محور دیگری از مسائل فلسفه فقه سیاسی را تشکیل می‌دهد.

د) پرسش‌های مربوط به ضوابط اصولی و استنباطی

اصول فقه در بردارنده قواعد کلی استنباط احکام است. اصول فقه به رغم نکات مثبت و بی‌شمارش، کاستی‌هایی نیز دارد. یکی از کاستی‌ها این است که غالباً قواعد عام و مشترک استنباط احکام در آن تدوین شده است؛ قواعد و ضوابطی نظیر اعتبار خبر ثقه یا موثوق الصدور یا اعتبار ظهورات یا اصول عملیه نظیر براءت و احتیاط، ولی از یک سو آیا می‌توان همه این قواعد و ضوابط استنباطی را در همه عرصه‌های احکام فقهی به کار گرفت؟ مثلاً اصولی نظیر اصل احتیاط از اصولی است که در حوزه احکام فردی اعتبار دارد، نه در حوزه احکام اجتماعی^۹ و از سوی دیگر، آیا نمی‌توان یک سلسله قواعد و

۹. همان‌طور که برخی از فقها بدان تصریح کرده‌اند برای نمونه ر. ک: شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۲۳۲. امام خمینی نیز اجرای احتیاط در برخی موارد را موجب حرج شدید، اختلال در نظام و روی گردانی مردم از دین می‌شمرد (ر. ک: تهذیب الأصول، ج ۱، ص ۳۷۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی، تهران، ۱۳۸۱/۱۴۲۳ ق) و معمولاً در مسائل اجتماعی چنین پیامدی را به همراه دارد.

ضوابط استنباطی اختصاصی برای عرصه‌های خاص فقهی فراهم ساخت و در اختیار فقیه مستنبط در عرصه‌های خاص سیاست^{۱۰}، اقتصاد، اجتماع، خانواده و... قرار داد.

افزون بر این اگر بنا شد که از اهداف شارع در استنباط احکام استفاده شود، با چه ضوابط و قواعد استنباطی می‌توان اهداف شارع را در هر حوزه شناسایی کرد؟ آیا شناسایی اهداف فقط از راه الفاظ کتاب و سنت ممکن است؟ در استفاده از الفاظ باید به الفاظ صریح اکتفا کرد؛ آیا می‌توان از الفاظی که ظهور هم دارد استفاده کرد؟ آیا اشاراتی که درباره هدف وجود دارد، حجت است؟ آیا استفاده از علت و هدف از الفاظ مشروط به آن است که لفظ، علت و هدف انحصاری را بیان کند یا چنین شرایطی لازم نیست؟

تا چه اندازه ای می‌توان از سیره عملی پیامبر گرامی اسلام (ص) و امامان اهل بیت (ع) استفاده کرد؟ آیا سیره عملی معصوم تنها در صورتی معتبر است که از طریق نقل‌های متعارف در جوامع روایی امامیه باشد یا فراتر از آن، در صورتی معتبر است که در کتاب‌های روایی اهل سنت هم به سند قابل اعتمادی نقل شده باشد، در صورتی که در کتاب‌های معتبر غیرروایی آمده باشد (نظیر کتاب‌های تاریخ) از اعتبار برخوردار است یا نه؟

تا چه حد می‌توان از داده‌های عقل، علوم بشری، فطرت، شهود در شناخت اهداف بهره گرفت؟ اگر نقل‌ها و روش‌های مختلف به نتایج متعارض انجامید، چگونه می‌توان از آنها استفاده کرد؟

اگر برخی از روش‌ها و ضوابط فوق به تنهایی معتبر نبود، آیا می‌توان با انضمام آنها از دلالتشان بر مطالبی استفاده کرد؟ شرط اعتبار آنها در این صورت

۱۰. فقها قاعده اولی را در احکام شرعی بر ثبات و استمرار احکام دانسته‌اند، ولی ممکن است نتوان این قاعده را در مسائل فقه سیاسی جاری دانست، همان‌طور که در کلمات برخی از فقها احتمال آن مطرح گردیده است (برای نمونه ر. ک: شهید اول، القواعد والقوائد، ج ۱، ص ۲۱۷).

افاده قطع یا اطمینان است و یا در صورتی که مفید ظن قوی هم باشند معتبر خواهند بود؟

آیا تفاوتی میان اعتبار روش های فوق در استنباط اهداف احکام عبادی و اهداف احکام سیاسی و سایر حوزه ها وجود دارد یا نه؟

اگر پاسخ برخی از پرسش های فوق نیز مثبت باشد و دست کم بتوان برای فقه سیاسی ضوابط استنباطی خاصی به دست آورد، بحث در این زمینه مفید خواهد بود و گام دیگری در زمینه تدوین «فلسفه فقه سیاسی» برداشته شده و بستر انجام ضابطه مند تحقیقات در عرصه فقه سیاسی بیشتر فراهم خواهد گشت.

پرسش های فوق نمونه هایی از انبوه پرسش هایی است که در نگاه بیرونی به فقه سیاسی تنها در چهار محور از محورهای فلسفه فقه سیاسی وجود دارد و مسلماً تتبع و تأمل بیشتر، پرسش های دیگری پیش پای محقق در این زمینه قرار می دهد و اگر بررسی بیرونی، گسترده تر از چهار محور فوق باشد و محورهایی^{۱۱} نظیر قلمرو فقه سیاسی، علوم مرتبط با فقه سیاسی، تحولات و گرایش های فقه سیاسی... به آن افزوده شود، بحث گسترده تر و غنی تر می گردد و ضرورت پاسخ گویی به امثال پرسش های فوق و تدوین «فلسفه فقه سیاسی» دو چندان می گردد.

۱۱. نگارنده در جای دیگری محورهای «فلسفه علم فقه» را مطرح کرده است که می توان محورهای فلسفه فقه سیاسی را از آن اقتباس کرد (ر. ک: فصل نامه نقد و نظر، ش ۴۷-۴۸، ص ۲۷۹-۲۸۱).